

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 21, No. 10, Winter 2022, 339-359  
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.28836.1674

## **Exploring the Discourses of Racism and Colonialism Novella *Heart of Darkness***

**Mohammad Amin Mozaheb\***

### **Abstract**

Joseph Conrad's novella *Heart of Darkness* (1899) is one of the most important literary writings in English literature. Due to its main theme of colonial issues in the African country Congo, the work has given rise to various debates and opinions to date. Some believe that Conrad's text bears anti-colonialist discourse, whereas others stand against it. In this study, the researcher argues that Conrad's *Heart of Darkness* is a colonial text which confirms the ideology and policy of European colonialism, especially the British one. In this regard, by using new historicist intertextual reading and critical views of eminent post-colonial critics, the researcher attempts to determine and examine the novella's racist discourse in order to draw the conclusion that Conrad's text is part of the European colonialist system. By misrepresenting and marginalizing Africa and its natives, Conrad has created a terrifying and unpleasant image of non-European lands and peoples to acknowledge the necessity of their colonization.

**Keywords:** Joseph Conrad, *Heart of Darkness*, Imperialism, Colonial Discourse, Racism.

\* Assistant Professor, Language Center, Imam Sadiq University, Tehran, Iran,  
mozaheb.ma@gmail.com

Date received: 17/08/2021, Date of acceptance: 27/11/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## واکاوی گفتمان‌های نژادپرستی و استعماری در رمان کوتاه *Heart of Darkness* (دل تاریکی)

محمدامین مذهب\*

### چکیده

در این مقاله، پژوهش‌گر بر آن است که نشان دهد رمان *دل تاریکی* (۱۸۹۹) اثر جوزف کنراد متنی استعماری و تأییدکننده ایدئولوژی و سیاست استعمارگری اروپایی، به‌خصوص بریتانیای عصر ویکتوریاست. بدین منظور، پژوهش‌گر می‌کوشد با استفاده از تحلیل بینامتنی تاریخ‌باوری نوین و دیدگاه‌های نقادانه منتقدان نامی مطالعات پسااستعماری، گفتمان نژادپرستی متن را مشخص کند تا نشان دهد که رمان کنراد درحقیقت بخشی از نظام استعمارگری اروپایی است که با واژگون‌نمایی و فرومایه‌انگاری آفریقا و بومیان، تصویری ترس‌ناک و ناخوش‌آیند از سرزمین و مردمان غیراروپایی ترسیم کرده است تا بر لزوم سلطه استعماری آفریقا تأکید کند.

**کلیدواژه‌ها:** امپریالیسم، جوزف کنراد، *دل تاریکی*، گفتمان استعماری، نژادپرستی.

### ۱. مقدمه

رمان کوتاه *دل تاریکی*، نوشته نویسنده لهستانی - بریتانیایی جوزف کنراد (Joseph Conrad)، از آثار مهم ادبیات انگلیسی شمرده می‌شود. این رمان از زمان نخستین چاپش در سال ۱۹۰۲، یعنی سه سال پس از نگارش، جدلی پایان‌ناپذیر در صحنه نقد ادبیات قرن بیستم را رقم زده است. گروهی به دفاع از کنراد برخاسته و داستان او را نقد گفتمان امپریالیستی و

\* استادیار زبان انگلیسی، مرکز زبان، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران. mozaheb.ma@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶



استعمارگری در قاره آفریقا دانسته‌اند. از مهم‌ترین این منتقدان ادبی ادوارد سعید است که در کتاب فرهنگ و امپریالیسم (۱۹۹۴) کنراد را از «نخستین پیش‌گامان مطالعات جهان‌سوم» برمی‌شمارد و هنر داستان‌نویسی او را ضداستعمارگری می‌داند (۱۸). درمقابل، منتقدان دیگری نیز اعلام کرده‌اند که کنراد را از سامانه‌ها و ایدئولوژی‌های استعمارگری و دیدگاه اروپامداری متمایز نمی‌بیند و متن *دل تاریکی* او را حامی استعمارگری معرفی می‌کنند. دو منتقد مهم در این زمینه را می‌توان چینوا آچه (Chinua Achebe) و بنیتا پری (Benita Parry) نام برد. آچه در سال ۱۹۷۵ جستاری جنجال‌برانگیز را زیر نام «سیمای آفریقا: نژادپرستی در *دل تاریکی* کنراد» چاپ کرد و در آن، گفتمان نژادپرستی کنراد در اثرش را واکاوی و آن را القاکننده «سیمای آفریقا به‌عنوان دنیای دیگری» اروپای متمدن تفسیر کرد (۱۷۸۵). از آنجایی که آفریقا «دیگری» است و نقطه مقابل تمدن اروپایی محسوب می‌شود، بومیان آفریقایی هم «دیگری» هستند و باید فرومایه انگاشته شوند. به‌همین صورت، بنیتا پری در کتاب *کنراد و امپریالیسم* (۱۹۸۳) می‌نویسد که وجود انگاره‌پردازی و بازنمایی آفریقا به‌عنوان سرزمینی آکنده از جنگل‌های تاریک و هراس‌افکن در متن رمان، درواقع به اثرات تباهی و وحشی‌گری در آفریقا اشاره می‌کند و تصویری مخوف از قاره آفریقا و مردمان آن‌جا ارائه می‌دهد (۵).

منتقد معروف پسااستعماری، پاتریک برانتلینگر (Patrick Brantlinger)، دلیل سردرگمی برخی از ناقدان رمان *دل تاریکی* را استفاده کنراد از ویژگی امپرسیونیستی در متن اثرش می‌داند (۳۶۴). امپرسیونیسم یا دریافت‌گرایی (impressionism) نوعی سبک نقاشی در قرن نوزدهم فرانسه است که با استفاده از رنگ‌های خاص و ضرب قلم، حالتی سایه‌گونه را ایجاد می‌کند و این‌گونه تابلویی هنری آفریده می‌شود که از سبک و عرف رایج فاصله می‌گیرد. برای نمونه، اگر هنرمند امپرسیونیست بخواهد رنگ سبز را در تابلوی خود خلق کند، با ترکیب دو رنگ آبی و زرد این کار را انجام می‌دهد. زبان و نوع استفاده از واژگان در رمان مذکور نیز بدین ترتیب است. برانتلینگر مدعی است که وجه امپرسیونیستی در متن کنراد به پیدایش ابهام و چندمعنایی دامن زده است (۳۶۵). درواقع برانتلینگر نیز توجیهی ارائه می‌کند که علت دشواری درک دقیق اثر کنراد همین ویژگی امپرسیونیستی است؛ بنابراین، به‌نوعی اعلام می‌کند که تلقی اثر به‌متنی استعماری یا ضداستعماری کاری دشوار است. هم‌چنین آچه به‌درستی به مسئله نژادپرستی در رمان اشاره می‌کند، اما هم‌زمان، به‌ویژه در بند پایانی جستار، نوشتار کنراد را دربرگیرنده پیام ضداستعماری معرفی

می‌کند: «کنراد، پلیدی و پلشتی استثمار امپریالیستی را به‌خوبی درک و محکوم می‌کند، اما به‌طور شگفت‌آوری از وجود نژادپرستی که رخ می‌نماید، ناآگاه است» (۱۷۹۴).

از این رو، باتوجه‌به مطالب مطرح‌شده، این پژوهش با استفاده از خوانش بینامتنی تاریخ‌باوری نوین، عقاید پسااستعماری برخی از منتقدان برجسته این حوزه و تحلیل شخصیت کورتس، به واکاوی رمان *دل تاریکی* اثر جوزف کنراد می‌پردازد تا از بحث برانگیزگر و آنچه فراتر رود و نشان دهد که متن کنراد نه‌فقط ضداستعماری نیست، بلکه انتقاد کنراد از گفتمان و سیاست استعمارگری در آفریقا، نه‌تنها از نظام استعماری اروپایی، به‌خصوص بریتانیایی، فراتر نمی‌رود، بلکه درواقع متوجه نحوه اداره و سیاست‌های استعماری کشور بلژیک در کنگو است.

## ۲. پیشینه تحقیق

اگرچه نوشتارهای جوزف کنراد، به‌خصوص رمان *دل تاریکی* او، موضوع پژوهش‌های بسیاری بوده‌اند، بیش‌تر آن‌ها اثر مذکور را متنی ضدامپریالیستی دانسته‌اند که کنراد دهشت‌ناکی اقدامات استعماری اروپاییان را بازتاب می‌دهد. از جمله این افراد شرق‌شناس معروف، ادوارد سعید، است. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، سعید هنر داستان‌نویسی کنراد را مخالف عقاید استعماری زمانه‌اش می‌انگارد (۱۷). دیگر منتقد معروف در حوزه نقد و مطالعات پسااستعماری چینیو آچبه اهل نیجریه است که با چاپ رمان همه‌چیز فرومی‌پاشد در سال ۱۹۵۸ به شهرت جهانی یافت. او در جستار سال ۱۹۷۵ خود درباره رمان *دل تاریکی*، اعلام کرد که این متن حاوی زبان نژادپرستی علیه سیاهان آفریقایی است؛ با این حال، او هنر داستان‌نویسی کنراد را تمجید می‌کند و رمان او را اثری ضداستعماری در راستای آشکارسازی خشونت و ترس برخاسته از اقدامات استعماری اروپاییان تفسیر می‌کند (۱۷۸۴). جان پیترز (John Peters)، کنرادشناس آمریکایی، با بحث درباره تجربه‌های شخصی کنراد در آفریقا و سفرش در رود کنگو و ارتباط دادن آن به متن *دل تاریکی*، اظهار می‌کند که داستان‌های کنراد، به‌ویژه رمان مورد بحث، بازتاب‌دهنده وحشت استعماری و اقدامات ستم‌گرانه اروپاییان در خارج از این قاره‌اند (۴). نظریه پرداز و منتقد مارکسیست انگلیسی، تری ایگلتون (Terry Eagleton)، رمان *دل تاریکی* کنراد را درون حیطه جنبش استعمارزدایی جای می‌دهد و ادبیات داستانی کنراد را شورشی علیه تفکر اومانستی و امپریالیستی غرب می‌داند (۱۳۵). منتقد آمریکایی، آندریا وایت (Andrea White)، در نقد و بررسی رمان

می‌نویسد که توصیفات راوی داستان، مارلو، درباره بومیان آفریقایی، به‌ویژه این وصف که آن‌ها افرادی لاغراند، گرسنه با چهره‌هایی افسرده و بی‌روح‌اند، درحقیقت انعکاسی از ستم استعماری سفیدپوستان در آفریقا است (۱۹۱). در ادامه، او نیز گفتار آچه را تکرار می‌کند که اثر کنراد به‌دور از نژادپرستی نیست، اما خشونت و ظلم استعماری را به نقد می‌کشد (همان). با توجه به آن‌چه مطرح شد، بیش‌تر منتقدان نامی فعال در نقد و ادبیات پسااستعماری و کنرادشناسان غربی بر این باورند که نوشتارهای کنراد، به‌خصوص رمان *دل تاریکی*، نکوهنده سیاست‌های امپریالیستی و استعماری اروپایی‌اند و روایت مارلو و توصیفات او از آفریقاییان، کنگو و خود قاره آفریقا در واقع آشکارکننده خشونت استعماری سفیدپوستان است. به‌همین دلیل، در این پژوهش تلاش شده است تا با استناد به خوانش بینامتنی تاریخ‌باوری نوین، یعنی با دو سفرنامه هم‌عصر کنراد، اعلام شود که رمان *دل تاریکی* کنراد متنی کاملاً استعماری و ترویج‌دهنده ایدئولوژی امپریالیستی غرب است.

### ۳. چهارچوب نظری

استفن گرینبلت (Stephen Greenblatt)، پژوهش‌گر آمریکایی مطالعات رنسانس، در سال ۱۹۸۰ کتابی به‌نام *خوددیی رنسانس (Renaissance Self-Fashioning)* چاپ کرد و در آن از روش تاریخی جدیدی برای خواندن و تفسیرکردن متون عصر رنسانس سخن گفت. گرینبلت این شیوه خوانش خود را تاریخ‌باوری نوین (new historicism) نامید و آن را به این شکل توصیف کرد که منتقد با استناد به بافت تاریخی، متن ادبی را در کنار دیگر متون مانند سفرنامه‌ها، رساله‌ها و انواع گزارش‌ها مطالعه می‌کند تا بدین وسیله، با برقراری رابطه‌ای بینامتنی، گفتمانی واحد شکل گیرد و ایدئولوژی نهفته در متن ادبی و شکل‌دهی هویت نویسنده در قبال روابط قدرت در زمانه‌اش آشکار شود (۱-۳). با الهام از نوشته‌های فوکو درباره قدرت، گفتمان و دیرینه‌شناسی، گرینبلت در پی یافتن روابط قدرت در همان بافت تاریخی گذشته تلاش می‌کند (همان). در واقع منتقد تاریخ‌باور نوین به دنبال آن است تا لحظه‌ای را در تاریخ گذشته بازسازی کند که در آن روابط قدرت و ارتباط متن ادبی با آن‌ها مشخص شود. در همان دهه ۱۹۸۰، روش نقادانه گرینبلت توانست منتقدان سرشناسی از جمله: لوییز مانتروز (Louis Montrose)، جین هاوارد (Jean Howard)، و جانانان گولدبرگ (Jonathan Goldberg) را به خود جذب کند و تاریخ‌باوری نوین به یک شیوه نقد بسیار پرطرف‌دار و توانمند در عرصه مطالعات ادبی بدل شد. از همه مهم‌تر این است که ماهیت

بینارشته‌ای روش‌شناسی تاریخ‌باوری نوین موجب می‌شود این رویکرد نقادانه و نظری با دیگر رویکردهای نقد ادبی پیوند بخورد، مانند مطالعات زنان و جنسیت، پسا مدرنیسم، و پسااستعماری. گرینبلت با چاپ کتاب *تصاحبات شگفت‌انگیز (Marvelous Possessions)* در سال ۱۹۹۱ به‌طور رسمی روش نقادانه خود را با مطالعات پسااستعماری گره زد. در این کتاب، او از ترندها، حیلها و اقدامات فریب‌کارانه و امپریالیستی انگلیسی‌ها و اسپانیایی‌ها در دنیای نو (قاره آمریکا) در قرن شانزدهم میلادی سخن می‌گوید و تداوم روش‌های امپریالیستی را از آن زمان تا عصر کنونی ترسیم می‌کند (۷-۸).

بیل اشکرافت (Bill Ashcroft)، گرت گریفیتس (Gareth Griffiths)، و هلن تیفین (Helen Tiffin) با نوشتن کتاب *امپراتوری و اسازی می‌نویسد (The Empire Writes Back)* در سال ۱۹۸۹ به‌طور رسمی مطالعات پسااستعماری را به دنیای نقد و مطالعات ادبی معرفی کردند (Habib 2005: 738). پسااستعماری دارای یک روش‌شناسی پیچیده و گسترده است؛ مثلاً ردپای فمینیسم، تاریخ‌نگاری، جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی، مطالعات نژاد و قوم، مارکسیسم، مطالعات روان‌شناختی، و تاریخ‌باوری نوین را می‌توان در مطالعات و نقد پسااستعماری مشاهده کرد (Bressler 2002). منتقدان پسااستعماری در پی آن‌اند تا پی‌آمدها و آثاری را بررسی کنند که پس از رویارویی دو فرهنگ استعمارگر و استعمارشده برمی‌خیزند، در زمانی که اولی خود را بسیار برتر از دیگری تلقی می‌کند (ibid.: 198). بسیاری از بریتانیایی‌ها در قرن نوزدهم بر این باور بودند که حکم‌رانی بر جهان سرنوشت کشورشان است. به همین دلیل، یک نوع برتری نژادی، فرهنگی، زبانی، و حتی صنعتی شکل گرفت و دوگانه خودی/دیگری را احاطه کرد. بریتانیا با استفاده از توان سیاسی و اقتصادی خود به بزرگ‌ترین قدرت امپریالیستی تبدیل شد و از مواد خام و کالاهای باارزش مستعمره‌ها سوءاستفاده بسیار کرد. آنیا لومبا (Ania Loomba)، منتقد هندی تبار پسااستعماری، در این باره اظهار می‌کند: استثمار بومیان آفریقایی شدت یافت و استعمارگران که بومیان را فرودست و از نژادی پست می‌انگاشتند، کوشیدند از طریق عقاید و تعالیم دینی اروپایی، آن افراد را به اصطلاح متمدن سازند (۵۴). این مسائل و مضامین به موضوع کاوش و بررسی منتقدان برجسته‌ای هم چون پاتریک برانتلینگر در کتاب *سلطه تاریکی (Rule of Darkness)* (۱۹۸۸)، ادوارد سعید در نوشتار فرهنگ و امپریالیسم (*Culture and Imperialism*) (۱۹۹۴)، آنیا لومبا در کتاب *استعمارگری/پسااستعمارگری (Colonialism/Postcolonialism)* (۱۹۹۸)، و چند نمونه دیگر تبدیل شده‌اند. بنابراین، این مطالعه بر آن است تا با تلفیق کردن خوانش بینامتنی تاریخ‌باوری نوین، یعنی یافتن ارتباط بینامتنی رمان *دل تاریکی* نوشته کنراد با

سفرنامه‌های معاصر او و بهره‌گرفتن از آرای نقادانه منتقدان مهم پسااستعماری گفتمان استعمارگری در متن کنراد را در دو بخش زیر بررسی کند.

## ۴. تحلیل‌ها

### ۱.۴ مارلو، بومیان، و سیمای آفریقا

در نظام استعمارگری، حاکمیت دوگانه‌ها را می‌توان به‌روشنی مشاهده کرد. استعمارگران فرهنگ و زبان خود را بسیار متمدن و باقدمت می‌پندارند؛ به همین دلیل، آن‌ها دیگر فرهنگ‌ها و مردمان غیر از خود را با واژگانی مانند توسعه‌نیافته، بی‌تمدن، و بدوی توصیف می‌کنند. بدین ترتیب، در قلب نظام استعمارگری، حس و نگاه برتری فرهنگی و نژادی و زبانی به غیراروپاییان وجود دارد. افزون‌براین، استعمارگران بر این باورند که آن‌ها الگو یا سرمشق استعمارشدگان‌اند. آن‌ها ارمغان‌آور پیشرفت و تمدن در سرزمین‌هایی هستند که به‌طور طبیعی بدوی و دورافتاده و ناپاک خوانده می‌شوند. بنابراین، یک دوگانه ایدئولوژیک «خودی» و «دیگری» شکل می‌گیرد که براساس آن، اروپاییان «خودی» دانسته می‌شوند و مردمان غیراروپایی، به‌خصوص آسیاییان و آفریقاییان «دیگری» نامیده می‌شوند. به‌سخن تایسون (Tyson)، استعمارشدگان «دیگری»، متفاوت، و بنابراین، فرومایه‌تر از آنچه انسان کامل تعریف می‌شود، تلقی می‌شوند» (۴۲۰).

بدین ترتیب، کشورهای استعمارگر خود را «ما» یا «خودی» (متمدن) می‌نامند و استعمارشدگان را «آن‌ها» یا «دیگری» (بدوی) توصیف می‌کنند. وجود چنین نظام دوگانه‌ای را می‌توان در متن *دل تاریکی* کنراد مشاهده کرد. نوشته کنراد دربرگیرنده عقاید و تجارب خود نویسنده از زبان شخصیت اول و راوی داستان چارلز مارلو است. او شخصیتی است که در داستان می‌کوشد به‌نوعی اقدامات استعماری و کردارهای غیراخلاقی اروپاییان را به‌نوعی توجیه و اعلام کند که چون آفریقا تباه‌کننده است، اروپاییان سفیدپوستی که در آن‌جا باشند به تباهی کشانده می‌شوند. در کل داستان، نوع واژگان و لحنی که مارلو برای معرفی و توصیف آفریقا و بومیان استفاده می‌کند همه بار منفی دارند و با توهین همراه‌اند. درطول اثر، آفریقا مکانی وصف می‌شود که برای اروپایی، تباهی ذهن و کردار به بار می‌آورد (Brannigan 1998: 145). نمونه بارز کورتس است که در داستان به تجارت عاج فیل مشغول است و برای خود یک امپراتوری در دل تاریک جنگل کنگو تأسیس کرده است. او به خشونت جنون‌آور و رفتارهای نابخردانه روی می‌آورد.



در متن رمان، بومیان آفریقایی دست‌مایه تخیلات و اکتشاف مارلو هستند، انگار که نمونه‌هایی آزمایشی‌اند تا ذهن اروپایی با مطالعه و بررسی بتواند آن‌ها را بشناسد. این بومیان در واقع تصویر خیالی و آرمانی اروپاییان را نقض می‌کنند. مارلو با مشاهده آن‌ها دچار شوک می‌شود و چنین توصیفشان می‌کند:

آن‌ها دشمن نیستند؛ مجرم هم نیستند. به طور کل، اهل این زمین نیستند - چیزی نیستند چون سایه‌های تاریکی از بیماری و گرسنگی که به طور متناقض‌نمایی، برگل‌ها و گیاهان سبز و باطراوت گام برمی‌دارند. [...] در محیطی خصمانه، سرگردان شده‌اند، غذای آن‌ها ناآشنا و غریب است، رنجور هستند، و ناتوان، پس اجازه دارند روی زمین بخزند و استراحت کنند. این اشکال نحیف و روبه‌مرگ هم‌چون هوای قابل‌تنفس رها و فراگیرند (Conrad 1996: 32).

آنچه پیداست مارلو نمی‌تواند به‌درستی بومیان را توصیف کند. او آن‌ها را «سایه‌های تاریکی» می‌نامد. بیش‌تر تفسیرهای نقادانه بند بالا را نشانه ستم و سلطه استعمارگری اروپا گرفته‌اند که باعث گرسنگی و بیماری آفریقاییان زیادی شده است. اما با توجه به این‌که پیام مهم اثر یا همان هشدار آن به اروپاییان این است که آفریقا، یعنی قلب تاریکی، مایه تباهی فکر و جسم اروپاییان است، پس می‌توان نتیجه گرفت که آفریقا برای خود بومیان نیز تباه‌کننده و ویران‌گر است. افزون‌براین، در سرتاسر متن، دو واژه تاریک (dark) و سیاه (black) هم‌راه مشتقاتشان بارها و در جاهای مختلف تکرار شده‌اند. مشتقات دستوری صفت تاریک، شامل حالت اسمی، تاریکی (darkness)، و قیدی، به‌شکلی تاریک (darkly)، است. هم‌چنین صفت «سیاه» نیز شامل حالت اسمی سیاهی (blackness) است. دو جدول ذیل نشان‌دهنده دفعات تکرار واژه‌های «تاریک» و «سیاه»، هم‌راه با مشتقاتشان در سرتاسر متن رمان‌اند.

جدول ۱. تعداد دفعات تکرار واژه تاریک و مشتقات آن در متن رمان

واژه	تعداد دفعات تکرار در متن
تاریک	۲۷
تاریکی	۲۵
به‌شکلی تاریک	۳
مجموع کل	۵۵

جدول ۲. تعداد دفعات تکرار واژه سیاه و مشتقات آن در متن رمان

واژه	تعداد دفعات تکرار در متن
سیاه	۴۳
سیاهی	۲
مجموع کل	۴۵

در دو جدول بالا مشاهده می‌کنیم که در مجموع، هر دو واژه همراه با مشتقاتشان ۱۰۰ بار در متن استفاده شده‌اند. واژه «تاریک» و کلمات مربوط به آن در کل ۵۵ بار و واژه «سیاه» همراه با حالت اسمی اش ۴۵ دفعه تکرار شده است. این واژگان برای توصیف بومیان، محیط (شامل پوشش گیاهی)، و رنگ پوست به کار رفته‌اند. بنابراین، همان‌گونه که عنوان رمان نشان می‌دهد، متن این اثر به‌راستی باید تاریک و سیاه باشد.

مارلو بارها بومیان آفریقا را «سایه‌ها» و حتی در دو مورد «آدم‌خوار» توصیف می‌کند. در اواسط رمان، مارلو بیست تن بومی آفریقایی را «آدم‌خواران» توصیف می‌کند (Conrad 1996: 50). این افراد برای پارو زدن در کشتی بخار او برای ادامه مسیر در رود کنگو، به کار گرفته می‌شوند. هم‌چنین اشاره‌ی متن به استخوان‌های خرد شده یا نیمه‌سوزان در کرانه رود کنگو در واقع نشانه‌هایی را ارائه می‌دهد که آدم‌خواری در سرزمین کنگو وجود دارد و رایج است. افرادی که در کشتی مارلو کار می‌کنند در نگاه سفیدپوست اروپایی آدم‌خوارند و مارلو از این که هم‌دیگر را جلوی چشمان او نمی‌خورند سپاس‌گزار است (ibid.). هم‌چنین، مارلو به اصالت آن‌ها، یعنی به قبیله یا دهکده‌شان، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند و حتی نام آن‌ها را نمی‌داند و به زبان نمی‌آورد. او تنها وصفی که برای آن‌ها استفاده می‌کند این است که این افراد مشتکی آدم‌خوار در کشتی اویند. گرینبلت در تصاحبات شگفت‌انگیز می‌نویسد که هرچند در هیچ نوشتار اروپایی، چه ادبی یا غیرادبی مانند سفرنامه‌ها و مقالات روزنامه‌ها و مجلات، شواهد محکم و حقیقی درباره‌ی آدم‌خواری در آفریقا یا آمریکای جنوبی وجود ندارد، نظام بازنمایی و نشانه‌استعمارگری اروپا چنین کنشی را ابداع می‌کند و برای توجیه بدوی‌گری و وحشی‌گری استعمارشدگان، آن را به‌کار می‌گیرد (۴۶).

هنگامی که کشتی مارلو به کرانه‌ای پهلو می‌گیرد و خدمه بومی او کاملاً گرسنه و خسته‌اند، مارلو تعجب می‌کند که چرا آن‌ها، که بیست تن‌اند، به پنج سفیدپوست کشتی حمله نمی‌کنند و آن‌ها را نمی‌خورند. در این جا، می‌توان ارتباط بینامتنی دل‌تاریکی را با

خودزندگی نامه سفرنامه‌نویس امپریالیست انگلیسی، هنری استنلی، تحت‌عنوان *سفر به سوی قاره تاریک* (۱۸۷۸) به‌وضوح مشاهده کرد. در این نوشتار، استنلی از سفر خود به آفریقا می‌نویسد و با توجه به عنوان کتاب، او حتی از اشاره به نام آفریقا پرهیز می‌کند و آن را «قاره تاریک» معرفی می‌کند. استنلی مشاهدات خود از سرزمین کنگو را در خصوص وجود آدم‌خواری چنین شرح می‌کند:

شواهد دال بر وجود آدم‌خواری بسیار فراوان بود و مجموعه‌های قرارگرفته بالای دیرک‌ها نشان‌گر این حقیقت بودند، و نیز استخوان‌های خردشده‌ای که در هر سویی پراکنده شده بودند. نزدیک دهکده، تپه‌ای کوچک از استخوان‌های پا و لگن وجود داشت. [...] درست می‌باشد که آن مدارک چندان گسترده و محکم نبودند، ولی همه ما آن‌ها را به‌عنوان شواهدی غیرقابل‌انکار پذیرفته بودیم. هم‌چنین، آن‌ها با این گفته که ما منابع گوشتی آن‌ها را تأمین می‌کنیم، موجب آزرده‌گی ما شده بودند (Stanley 1988: 213-214).

به این ترتیب، بدون هرگونه مشاهده دست‌اول یا در اختیار داشتن مدرکی محکم و مشخص مبنی بر وجود آدم‌خواری، نوشتارهای اروپایی قرن نوزدهم، به‌شکلی عادی و فراگیر، به شایعه وجود آدم‌خواری در آفریقا (به‌خصوص در کنگو) دامن می‌زدند. آنچه مشخص است با مجموعه‌ای از نشانه‌های نه‌چندان قوی مواجهیم که نظام استعمارگری اروپایی از آن بهره می‌گیرد تا یک گفتمان آدم‌خواری مربوط به آفریقا را ترویج دهد و کسانی همانند استنلی در ایجاد این نگرش ایدئولوژیک مسئول بودند: «بازوی دست یک انسان را که کنار آتش افتاده بود، برداشتیم. هم‌چنین از درون آتش، دنده‌های انسان با اندکی گوشت متصل شده، قابل مشاهده بودند» (همان).

فیلسوف سرشناس فرانسوی میشل فوکو در کتاب *دیرینه‌شناسی دانش* (۱۹۶۹) در این خصوص می‌نویسد که جنون به‌عنوان ایده یا مفهوم وجود خارجی ندارد تا زمانی که یک نوع گفتمان جنون شکل می‌گیرد و به موضوع تحقیق و تحلیل علمی تبدیل می‌شود (Foucault 1977: 36). بر همین قیاس، گفتمان حاکم، یعنی استعمارگر اروپایی، آدم‌خواری را ابداع می‌کند و آن را به مدرکی دال بر وحشی‌گری و خوی غیرانسانی بومیان نسبت می‌دهند. بدین شکل، گفتمان استعمارگری می‌تواند تمدن، روشن‌گری، و اخلاقیات اروپایی را توجیه کند و به‌گونه‌ای استعمار آفریقا را هم امری اجتناب‌ناپذیر و ضروری بداند که در جهت اصلاح و پرتوافکنی بر «قاره تاریک» به‌کار گرفته می‌شود (Brannigan 1998: 150).

از این روی، آنچه در رمان *دل تاریکی* نمایان است معرفی و توصیف آفریقا به صورت سرزمینی تاریک با جنگل‌های پردرخت است که از رخنه پرتوهای خورشید جلوگیری می‌کند و سایه‌ها و اشکال تاریک، یعنی همان بومیان، از میان درختان این سو و آن سو پرسه می‌زنند. همه آن‌ها اندام‌های نحیف، چهره‌های زمخت، و بینی‌های پهن دارند. حتی بارها اشاره مارلو به پیچ‌وخم فراوان در رود کنگو را می‌توان به پیچیدگی اوضاع در آفریقا یا دشواری ایجادشده برای ذهن اروپایی تفسیر کرد. این قاره، به‌باور مارلو، آکنده از بومیانی است که به سایه‌ها می‌مانند. هم‌چنین، مارلو هم مانند بسیاری از استعمارگران دیگر، به شدت به پُرکردن فضاهای خالی روی نقشه جهان علاقه‌مند است: «در آن زمان، فضاهای خالی زیاد روی زمین بودند، و هنگامی که نگاهم به یکی از آن‌ها، که بسیار جذاب بود، دوخته شد (که البته همه جذاب بودند)، انگشتم را روی آن گذاشتم» (Conrad 1996: 22). بازنمایی پُرکردن فضاهای خالی نقشه، در واقع، برگرفته از سفرنامه استنلی است و بار دیگر می‌توان پیوند متن کنراد و *سفر به سوی قاره تاریک* استنلی را مشاهده کرد، جایی که استنلی به هم‌سفر خود فرانک می‌گوید:

اکنون به این نقشه که اروپاییان به‌تازگی از این ناحیه ترسیم کرده‌اند بنگرید. خالی است؛ کاملاً سفید است ... فرانک، به تو اطمینان می‌دهم به‌زودی همه این فضاهای خالی پُر خواهند شد. من شیفته تک‌تک این فضاهای خالی شده‌ام. هرگز یک تکه کاغذ سفید چنین تأثیر ژرفی بر من نگذاشته بود. در ذهنم، همه آن‌ها را با سکنه تصور می‌کنم. روستاها، شهرها، شهرستان‌ها، رودها و قبایل را در آن مکان‌ها می‌پندارم. همه در تخیل من هستند و به‌شدت کنج‌کاوم که درستی و صحت تصورم را مشاهده کنم (Stanley 1988: 152).

#### ۲.۴ رویارویی با معمای کورتس: استعمارگری یا ضداستعمارگری؟

اگرچه مارلو در متن *دل تاریکی* به خشونت استعمارگری اروپایی اشاره می‌کند: «من شاهد پلیدی خشونت، طمع و هوس بوده‌ام» (Conrad 1996: 31)، این انتقاد او متوجه شیوه اداره کنگو به‌دست استعمارگران بلژیکی است. از اواخر قرن نوزدهم، اعتراضات به عملکرد شاه‌لئوپولد دوم بلژیک به‌دلیل اعمال خشونت و ستم‌گری نابخشودنی در روزنامه‌های بریتانیایی و اروپایی موضوعی مهم تلقی می‌شد. می‌توان چنین ادعا کرد که کنراد بیش‌تر به امپریالیسم بریتانیایی اعتقاد داشت، بر این اساس که در عصر ویکتوریا، بیش‌تر مردم بر این

باور بودند که مهم‌ترین و اولین هدف از استعمار سرزمین متمدن‌سازی و ترویج مسیحیت و اخلاقیات اروپایی است تا مردمان آن سرزمین از حالت بدوی و جهالت‌رهایی یابند و به اصطلاح، به انسان حقیقی تبدیل شوند (Brannigan 1998: 151). درحقیقت به گفته برانتلینگر، در بخش‌هایی که کنراد از سیاست‌های استعمارگری خرده می‌گیرد، انتقاد او متوجه سیاست استعمارگری کشور بلژیک در کنگو است. برانتلینگر اعلام می‌کند روایت مستندگونه کنراد و بحث درباره تجارت عاج فیل در داستان، در واقعیت یکی از منابع درآمدزایی استعمارگران بلژیکی در کنگو بود، به افشاگری استعمار بلژیکی دست می‌زند (۳۸۲).

افزون‌براین، چنان‌که در بالا بحث شد، دفاع ادوارد سعید از کنراد، با توجه به ارتباط بینامتنی کنراد با دیگر متون معاصرش، مانند سفرنامه استنلی، تا اندازه زیادی مورد پرسش قرار می‌گیرد: این‌که کنراد را باید نویسنده‌ای ضد استعمارگر دانست. سعید تأکید می‌کند که کنراد و آثارش را باید در بافت تاریخی خودشان بررسی کرد. سعید به این نکته نیز اشاره می‌کند که در زمانه کنراد، برخورداری از طرز فکر امپریالیستی و این نوع درک از دیگر مردمان غیراروپایی امری عادی و روزمره محسوب می‌شد. بنابراین، سعید دیدگاه آنچه درباره نژادپرستی در رمان *دل تاریکی* را به چالش می‌کشد. اما آنچه سعید از آن غافل می‌شود این حقیقت مسلم است که در همان روزگار کنراد، افراد مهم دیگری نیز نوشتارهای ضد استعماری، ضد نژادپرستی، و به اصطلاح بشردوستانه‌ای مطرح می‌کردند. از دو نمونه بارز، یکی کتاب تأثیرگذار جان هابسون (John Hobson) به نام *امپریالیسم*: یک بررسی (۱۹۰۲) است که هم‌زمان با رمان *دل تاریکی* چاپ شد. در این نوشتار، هابسون با استفاده از گفتمان سیاسی - اقتصادی، جوانب منفی و ناخوش‌آیند مالی و اخلاقی و فرهنگی امپریالیسم را واکاوی کرد. او هم‌چنین به گره‌خوردن امپریالیسم با ملی‌گرایی ایراد گرفت و به لزوم تقویت تجارت داخل و پیدایش بازارهای قوی در بریتانیا پرداخت (۵۲). دوم، در طول قرن نوزدهم، تنها در کشور آمریکا، بیش از یک‌صد کتاب پیرامون برده‌داری و الغای آن نوشته و چاپ شدند که در مجموع به «حکایت/روایت برده» (slave narrative) معروف شدند (Fisch 2007: 2). بنابراین، پذیرش سخن سعید اندکی دشوار است. در واقع او نوعی جبر تاریخی را برای تبرئه کردن کنراد به کار می‌بندد.

با این‌همه، با بررسی متن *دل تاریکی*، به خصوص روایت و نگرش مارلو به کورتس که در جنگل‌های کنگو برای خود یک امپراتوری ساخته و به تجارت عاج فیل مشغول است، بیش‌تر می‌توان دریافت که متن اثری استعماری است. در ابتدا وقتی که مارلو از کردارهای

کورتس در کنگو آگاهی می‌یابد، آزرده می‌شود. او این دگرگونی اخلاقی و اندیشه‌ای کورتس را باور ندارد: «ممکن نیست. ما براساس رؤیاهایمان زندگی می‌کنیم تنها...» (Conrad 1996: 43). به بیانی دقیق‌تر، در این جا مارلو از کورتس به عنوان نماینده استعمار به این دلیل انتقاد می‌کند که چون وظیفه اصلی استعمارگر اروپایی مبلّغ بودن او در مستعمره است، یعنی ارزش نهادن به اخلاقیات اروپایی و تلقین آن به بومیان، پس کورتس از این مسئولیت فاصله گرفته است. بنابراین، اروپاییان از این که دریابند شهروندان خودشان مرتکب کردارهای ناشایسته و به دور از اخلاقیات در مستعمره‌ها می‌شوند سخت آزرده می‌شوند، چراکه این موضوع با تصویر آرمانی استعمارسازی برای متمدن ساختن ناسازگاری دارد.

اما دو دیدگاه متضاد در این جا مطرح می‌شود: مارلو بومیان را اشکال سیاه و سایه‌مانند توصیف می‌کند و کارگرانی را که در مسیر رود کنگو، او و چهار سفیدپوست دیگر را همراهی کردند آدم‌خوار معرفی می‌کند. در ادامه، مارلو وقتی که وارد اقامت‌گاه کورتس می‌شود و به فرمان برداری کامل بومیان و سرهای نصب شده روی دیرک‌ها پی می‌برد، منتقد کورتس و از خشونت دهشت‌ناک او بیزار می‌شود. درحقیقت باید مارلو را نماینده استعمارگری بریتانیا دانست، یعنی استعمارگری که علاوه بر تصاحب ثروت ملی مستعمره، برای متمدن‌سازی بومیان تلاش می‌کند. کورتس را هم باید نمایانگر استعمار خشونت‌بار بلژیکی‌ها در کنگو دانست که در اواخر قرن نوزدهم، بیش‌تر نشریات بریتانیایی بارها به این موضوع پرداختند (Brannigan 1998: 138). در کتاب ادmond مورل (Edmund Morel) آمده است که در اواخر قرن نوزدهم، کنگو به حمام خون تبدیل شده و بیش از شش میلیون کنگویی جان خود را زیر سلطه بلژیکی‌ها از دست داده‌اند (۱۰۳).

کنراد در شخصیت‌پردازی کورتس، او را فردی توانا در زمینه‌های متعدد ترسیم کرده است. کورتس به عنوان سالار و رئیس قبیله، مقتدر و ترس‌ناک معرفی می‌شود، و در عین حال به هنر و موسیقی نیز علاقه‌مند است. با وجود این که مارلو منتقد برخی کردارهای کورتس است، در کل، او را ستایش می‌کند. کورتس معتقد است که باید زندگی بومیان را اداره کند. او نماد پرتوان نظم و انضباط است و طبق اظهار فوکو در کتاب *انضباط و تنبیه*، موفق شده است با بهره‌جستن از شیوه‌های انضباطی قدرت، بر تن و ذهن بومیان تسلط یابد (Foucault 2002: 138). تجارت عاج فیل زیر نظر کورتس، به نظر خودش، از هر ناحیه دیگر پرسودتر است. در این جا، کنراد دوگانه سالار/ بنده فیلسوف آلمانی هگل را ساختارشکنی

کرده است. طبق دیدگاه هگل، آگاهی سالار و بنده به درک هم‌دیگر وابسته است. سالار به بنده نیاز دارد تا او را به‌عنوان ارباب بشناسد و بنده نیز به سالار نیازمند است تا جایگاه بندگی خود را بداند (Beiser 2005: 186). اما کنراد سالاری را به تصویر می‌کشد که کاملاً مقتدر است و نیازی به تأیید بومیان ندارد. مبنای حاکمیت او ترس‌آفرینی و اعمال خشونت است. بومیانی که از او نافرمانی می‌کنند به مرگ محکوم می‌شوند و مجموعه‌های بسیاری که اقامت‌گاه کورتس را احاطه کرده‌اند نشان‌دهنده این موضوع است (Conrad 1996: 74). مهم‌تر از همه، بومیان در رمان *دل تاریکی* از داشتن هرگونه آوایی محروم‌اند و وضع جسمانی‌شان با واژگان نامناسب و نژادپرستانه توصیف می‌شود و هیچ‌گفت‌و‌گویی جدی میان سفیدپوستان و آفریقاییان در متن دیده نمی‌شود.

کورتس با نمایش مجموعه‌ها، سیاست هراس‌افکنی در پیش می‌گیرد، و بدین ترتیب، از بروز هرگونه مخالفت بومیان تحت‌فرمان خود جلوگیری می‌کند. در سفرنامه استنلی نیز مشاهده می‌شود که نویسنده به وجود دیرک‌ها و سرهای انسان بر بالای آن‌ها اشاره می‌کند (Stanley 1988: 213). کورتس، به‌علاوه، خود را مسئول آموزش بومیان می‌داند و هم‌زمان آن‌ها را آزار می‌دهد و از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند. در واقع کورتس بومیان را شکنجه می‌کند تا آن‌ها را آموزش دهد. او آزادانه به هرکاری دست می‌زند. اوست که مشخص می‌کند درست و باطل چیست. کورتس ارتباطش را با امپراتوری، یعنی اروپا، از دست داده و به‌سوی تباهی گام برداشته است (Boehmer 2005: 33). در این‌جا، می‌توان به‌عقیده تقلید استعماری (colonial mimicry) منتقد سرشناس پسااستعماری، هومی بابا (Homi Bhabha)، اشاره کرد. از دید او، تقلید استعماری نوعی رفتار متداول است که «دیگری استعماری» (colonial other) تلاش می‌کند با تقلیدکردن از استعمارگر، جایگاه خود را تا اندازه‌ای فرد استعمارگر ترقی دهد؛ بنابراین او می‌تواند با این رفتار تقلیدی، از اقتدار استعمارگر بکاهد (۱۲۲). اما در متن رمان، عکس این مطالب را شاهدیم: این استعمارگر است که خود را به فرد استعمارشده نزدیک‌تر می‌کند. کورتس تحت‌تأثیر تاریکی تباه‌کننده آفریقا، به تباهی و فساد کشانده شده و حتی ذهن او درهنگام مرگ در پایان داستان، بر اثر بیماری، دچار جنون و نابخردی شده است.

به‌نظر می‌رسد تباهی کورتس به این دلیل نیست که او استعمارگر است یا تباهی نتیجه اعمال اوست؛ بلکه تاریکی و پیچیدگی زندگی در آفریقا، همانند بازنمایی مسیر پیچ‌درپیچ رود کنگو، سبب تباهی کورتس شده است. با توجه به شواهد متنی که در بالا بحث شد،

می‌توان نتیجه گرفت اگر سفیدپوست اروپایی، به‌ویژه کسی که نمایان‌گر استعمارگری است، در آفریقا بماند و شب‌های زیادی را سپری کند، دچار تباهی می‌شود و قلب او تاریک می‌شود. دیگر نمونه بینامتنی، جدای از نوشتار استنلی، در سفرنامه خانم ماری کینگزلی (Mary Kingsley) تحت عنوان *سفر به آفریقای غربی* (۱۸۹۷) قابل مشاهده است. در این سفرنامه، کینگزلی از وحشت سپری کردن حتی یک شب در جنگل‌های ترس‌ناک و تاریک در غرب آفریقا و نیروی ویران‌گر زندگی در این قاره می‌نویسد (۳۳). کینگزلی نیز هم‌چون کورتس رهبری بود در آفریقا. او توانسته بود گروه زیادی را تحت امر خود قرار دهد و احترام شایان توجهی را حتی از طرف رؤسای قبایل به‌دست آورد. در سرتاسر متن کینگزلی، می‌توان گفتمان استعمارگری و دوگانه‌سالار/ بنده را به‌وفور مشاهده کرد. در کتاب *سفر به آفریقای غربی*، توصیفات متعددی را می‌توان دید که با واژگان توصیفی مارلو درباره هراس، تاریکی و نیروی تباہ‌کننده آفریقا شباهت فراوان دارد.

در رمان *دل تاریکی*، دو گفتمان غالب و مغلوب با هم‌دیگر مواجه می‌شوند: اروپاییان در برابر آفریقاییان. در سفرنامه ماری کینگزلی نیز چنین دوگانه‌ای را به‌وفور مشاهده می‌کنیم، زمانی که او از تفاوت بارز بین خود که یک زن سفیدپوست اروپایی با فرهنگی غنی است، با بومیان آفریقا با فرهنگی فرومایه‌تر و به‌سختی قابل‌درک، سخن می‌گوید (Brannigan 1998: 134). رویارویی مارلو و کورتس، درحقیقت، رویارویی دو سیاست متفاوت استعمارگری است؛ یکی نمایان‌گر استعمار از نوع بریتانیایی که استفاده از منابع طبیعی سرزمین و سیاست متمدن‌ساختن را در پیش گرفته است، و دیگری از نوع بلژیکی است، و جدای از بهره‌برداری انسانی و منابعی، در پی اعمال خشونت افسارگسیخته و هراس‌افکنی است. ردوبدل شدن گفت‌وگو بین مارلو و کورتس، با این‌همه، نشان‌دهنده یک وجه مشترک میان آن دو است، و آن سالاری بر آفریقای بدوی و تاریک است. حضور سفیدپوستان، همانند کورتس و مارلو، در قلب تاریک جنگل کنگو را می‌توان به وجود روشنایی اروپایی در قاره تاریک آفریقا تعبیر کرد. در این رمان، به‌روشنی می‌توان مرزبندی بین اروپایی و آفریقایی را مشاهده کرد. برای نمونه، در اواسط داستان، هنگامی که پیچ‌وخم رود کنگو بیش‌تر می‌شود و مارلو آرامش خود را از دست می‌دهد، و نیز حضور بومیان در کشتی بخار او به این نگرانی می‌افزاید، چون در تلقی مارلو، آن‌ها آدم‌خوارند، خواندن نوشته‌ای به‌نام «راه‌نمای آموزشی کشتی بخار» به نگارش یک ناخدای اروپایی موجب بازگشت آرامش به مارلو است: «ملوان ساده و قدیمی، با سخنان خود راجع به زنجیرها و



خریدها سبب شد این جنگل و این مسافران را فراموش کنم و حسی خوش آیند به دست‌یابی به چیزی کاملاً واقعی داشته باشم» (Conrad 1996: 53). از این سخن، این‌گونه برداشت می‌شود که اروپاییان همواره سالاران آفریقاییان بوده‌اند، زیرا نوشته‌ای که مارلو با آن مواجه شده به چند دهه پیش بازمی‌گردد و هم‌چنین این کتاب جیسی نمایان‌گر گفتمان اروپایی است؛ گفتمانی که از حقیقت سرشار است و مایه آرامش خاطر مارلو است که رودی پر از پیچ‌وخم که از میان جنگلی تاریک عبور می‌کند برای او تهدیدی به حساب می‌آید.

مأموریت اصلی مارلو بازگرداندن کورتس به انگلستان است؛ بازگشت به تمدن و روشنایی. سرتاسر متن، در واقع نبردگاه بین تمدن و بدوی‌گری بین اروپا و آفریقا، بین روشنایی و تاریکی است. چنین دوگانه‌هایی فقط مختص کنراد نیست. در آثار همتایان او، هم‌چون رودیارد کیپلینگ، رایدنر هاگارد، و کونان دوئل می‌توان این دوگانه‌های متقابل را درک کرد (Pennycook 1998: 15). منتقد ادبی بریتانیایی، مارتین گرین (Martin Green)، اظهار می‌کند که اگرچه کنراد دیدگاهی وارونه و مبهم از این دست مفاهیم در آثارش مطرح می‌کند، در نهایت بر ماهیت این دوگانه‌ها مهر تأیید می‌زند (۲۰۹). درحقیقت طبق نظر مرفین (Murfin)، از آن‌جا که کورتس از مرزهای خردورزی و روشن‌گری اروپا فاصله گرفته و در قلب تاریک آفریقا سکنی گزیده، دچار تباهی و افول اخلاقی و ذهنی شده است (۹۹). در متن کنراد، مشاهده می‌کنیم که پلیدی بخش جدایی‌ناپذیر آفریقا است. به‌گفته کالیتس (Collits)، حتی اگر این پلیدی در فردی اروپایی همانند کورتس ظهور کرده است، علت این است که در محیطی پلید و تاریک حضور دارد و این امر در رفتار و کردار او بسیار اثر گذاشته است (۹۹). تأکید کنراد بر آدم‌خواری در متن رمان واژگون‌نمایی بومیان آفریقا و تقلیل آن‌ها به سایه‌ها، نسبت‌دادن خشونت و نابخردی به رسوم آفریقایی، ترسیم جنگل کنگو به شکل مکانی دهشت‌ناک و تاریک، و بازنمایی مرگ و استخوان‌های نیمه‌سوخته و مجموعه‌های روی دیرک‌ها همگی نشان‌دهنده گفتمان غالب استعمارگری عصر ویکتوریایی بریتانیاست و فرومایه‌انگاری سرزمین‌های غیراروپایی و غیرسفید امری بسیار متداول در نوشتارها و دیدگاه‌های آن روزگار بوده است.

بنابراین اگر کورتس به خشونت و سرکوب بومیان می‌پردازد، هرچند در نگاه مارلو موردقبول نیست، دلیلش این است که علاوه بر استعمارگر بودن، آفریقا قلب کورتس را تاریک کرده است. کسانی هم‌چون کورتس تنها نیستند. در طول تاریخ، افراد زیادی بوده‌اند که از اروپای غربی به آفریقا سفر کرده و در آن‌جا به تجارت‌های پرسود، برده‌داری و در

مواردی، به نسل‌کشی بومیان پرداخته‌اند. در این جا، بار دیگر تأثیر نوشتار کینگزلی را می‌توان احساس کرد. کینگزلی به فردی اروپایی به نام اسلسور (Slessor) اشاره می‌کند که با تأسیس یک شرکت تجاری در کنگو و به‌کارگرفتن بومیان توانسته است به موفقیت زیادی دست یابد. کینگزلی می‌نویسد که وقتی با اسلسور مواجه می‌شود، رفتاری آرام و متمدنانه با او دارد، اما با بومیان بسیار قاطع و خشن رفتار می‌کند (۴۸). پس، ارتباط تأمل‌برانگیزی بین بازنمایی کورتس در رمان و اسلسور در سفرنامه کینگزلی قابل مشاهده است. دیگر نمونه بارز را می‌توان نیروهای تحت‌امر شاه‌لئوپولد دوم بلژیک دانست که شش میلیون کنگویی را به کام مرگ فرستاد. شواهد بسیاری را که در آن زمان در این باره وجود داشت می‌توان به بازنمایی کورتس در داستان کنراد ربط داد. کورتس نه تنها اعتقادش به تمدن را از دست داده است، بلکه همان‌طور که در متن مارلو واژه «آدم‌خوار» را چندین بار به‌زبان می‌آورد تا بومیان را توصیف کند، می‌توان چنین استنباط کرد که کورتس نیز آدم‌خواری را انجام می‌دهد و مجموعه‌های روی دیرک‌ها در همه‌سوی اقامت‌گاه کورتس شواهد این کنش محسوب می‌شوند.

در رمان *دل تاریکی*، کورتس به‌گونه‌ای ترسیم می‌شود که گویی خداوندگار است. بومیان او را پرستش می‌کنند. هم‌چنین او هنرمند است؛ نابعه‌ای است که توانسته است موفقیت زیادی در تجارت عاج فیل کسب کند؛ همانند همتای خود اسلسور در سفرنامه کینگزلی. اقتدار کورتس وحشت‌آفرین است و بومیان از او می‌هراسند، از جمله خدمه کشتی بخار مارلو، یعنی همان آدم‌خواران. از دیدگاه آنیا لومبا، افرادی مانند کورتس و اسلسور امپراتوری‌سازند. آن‌ها موفق شده‌اند بر محیط ناهلی و تاریک غلبه کنند، گرچه بر خودشان اثرات جدی گذاشته است (۱۱۷). افزون‌براین، کورتس نیز همانند خالق خود، کنراد، نویسنده است و با وجود این که نوشتار او چندان زیاد نیست، به‌باور مارلو، «نوشته‌ای بسیار زیبا» (Conrad 1996: 66) است.

در پایان، کورتس در مسیر بازگشت به انگلستان از بیماری می‌میرد. آخرین واژه‌های او «وحشت! وحشت!» است (ibid.: 91). پس از مرگ کورتس، بار دیگر واژگون‌نمایی و نژادپرستی مارلو را درباره توصیف یک پسر نوجوان سیاه‌پوست می‌بینیم: «سر سیاه و بی‌شرمش را به درب ورودی تکیه می‌دهد» (ibid.: 86). در ابتدا مارلو منتقد کورتس بود، بیش‌تر به‌خاطر اعمال خشونت علیه آفریقاییان، اما در انتهای داستان، به‌خصوص وقتی که با مدیر ایستگاه مرکزی دیدار می‌کند، لحن ستایش‌آمیزی را درباره کورتس اتخاذ می‌کند

(Peters 2006: 60). آنچه در آخر داستان مطرح می‌شود در واقع تأیید اقدامات کورتس در کنگو توسط مارلو است، پس می‌توان آن را نشانه‌ای دیگر از گفتمان امپریالیستی اثر تلقی کرد. کوتاه‌سخن آن‌که نژادپرستی و واژگون‌نمایی و توصیف استعماری قاره آفریقا و به‌خصوص کنگو و مردمان بومی‌اش رمان *دل تاریکی* را با نظام امپریالیستی و استعمارگری اروپایی هم‌دست می‌کند و این نگرش که متن رمان کنراد با سیاست‌های امپریالیستی و استعماری مخالفت می‌کند دیدگاهی مردود است.

## ۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش شد رمان کوتاه *دل تاریکی* نوشته جوزف کنراد، از دیدگاه نقد پسااستعماری بازخوانی و واکاوی شود. برخلاف بیش‌تر نقدها و مطالعات انجام‌شده درباره متن مذکور، که بر ویژگی ضداستعماری بودن متن تأکید می‌کنند، این مقاله ترسیم کرد که با یک تحلیل بینامتنی و بررسی پیشینه تحقیق درباره رمان *دل تاریکی* می‌توان این نتیجه را حاصل کرد که متن نام‌برده کنراد نه تنها ضداستعمارگری نیست، بلکه کاملاً نژادپرستانه است. استفاده کنراد از واژگان و عبارات منفی برای توصیف آفریقا و بومیان همگی نشان‌دهنده گفتمانی نژادپرستانه و استعماری علیه آفریقاییان است. این مقاله با استفاده از تحلیل بینامتنی نقد تاریخ‌باوری نوین نشان داد که پیوند نزدیکی بین متن کنراد و سفرنامه‌های کاوش‌گران بریتانیایی در آفریقا دیده می‌شود. این سفرنامه‌ها که ماهیت استعماری و نژادپرستانه دارند، آفریقاییان را به آدم‌خواران تشبیه کرده‌اند و قاره آفریقا را مکانی تاریک و هول‌ناک بازنموده‌اند و بازتاب چنین واژگون‌نمایی را می‌توان در نوشتار کنراد دید.

در کل رمان کنراد، دوگانه سفید اروپایی و سیاه آفریقایی حاکم است. در این اثر، گفت‌وگوها از زبان سفیدپوستان ادا می‌شود و بومیان آفریقایی در متن هیچ آوایی برای ابراز عقیده ندارند. فضای تاریک و ترس‌ناک آفریقا باعث تباهی می‌شود و این سفیدپوست اروپایی است که وظیفه متمدن‌ساختن افرادی مانند کورتس را برعهده گرفته تا او را به مرکز روشنایی و خرد، یعنی اروپا، بازگرداند. از این روی، *دل تاریکی* نه تنها متنی با گفتمان نژادپرستی است، بلکه از آن‌جاکه تأییدکننده دوگانه‌های استعماری اروپایی / آفریقایی است و پیوندهای بینامتنی بین اثر با دیگر متون استعماری زمانه‌اش دیده می‌شود، *دل تاریکی* به نوشتاری تبدیل می‌شود که نظام استعمارگری اروپایی را تأیید می‌کند و بخشی از آن محسوب می‌شود.

## کتاب‌نامه

- Achebe, Chinua (2001), "An Image of Africa: Racism in Conrad's *Heart of Darkness*", in: *The Norton Anthology of Criticism and Theory*, Vincent Leitch (ed.), New York: W.W. Norton.
- Artemeva, Natasha and Aviva Freedman (2015), *Genres Studies around the Globe: Beyond the Three Traditions*, Canada: Inkshed Publications.
- Beiser, Frederick (2005), *Hegel*, New York: Routledge.
- Bhabha, Homi (1994), *The Location of Culture*, New York: Routledge.
- Boehmer, Elleke (2005), *Colonial and Postcolonial Literature*, 2nd ed., Oxford: Oxford University Press.
- Brannigan, John (1998), *New Historicism and Cultural Materialism*, Hampshire: Palgrave Macmillan.
- Brantlinger, Patrick (2006), "Imperialism, Impressionism, and the Politics of Style", in: *Heart of Darkness: A Norton Critical Edition* (4th ed.), New York: W.W. Norton.
- Collits, Terry (2005), *Postcolonial Conrad: Paradoxes of Empire*, London: Routledge.
- Conrad, Joseph (1996), *Heart of Darkness*, Rose Murfin (ed.), London: Macmillan.
- Coe, Richard (1994), "An Arousing and Fulfillment of Desire: The Rhetoric of Genre in the Process Era and Beyond", Aviva Freedman and Peter Medway (eds.), *Genres and the New Rhetoric*, Bristol: Taylor and Francis.
- Eagleton, Terry (1978), *Criticism and Ideology*, London: Verso.
- Fisch, Audrey (2007), *The Cambridge Companion to African Slave Narrative*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Foucault, Michel (1977), *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, Alan Sheridan (trans.), London: Allen Lane.
- Foucault, Michel (2002), *The Archaeology of Knowledge*, Alan Sheridan (trans.), London: Routledge.
- Green, Martin (1979), *Dreams of Adventure, Deeds of Empire*, New York: Basics.
- Greenblatt, Stephen (1992), *Marvelous Possessions*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Greenblatt, Stephen (1980), *Renaissance Self-Fashioning: From More to Shakespeare*, Chicago: Chicago University Press.
- Habib, Rafey (2005), *A History of Literary Criticism: From Plato to the Present*, Malden: Blackwell.
- Hobson, John (1902), *Imperialism: A Study*, New York: James Pott & Co.
- Kingsley, Mary (1993), *Travels in West Africa*, London: Everyman/ J.M. Dent.
- Loomba, Ania (2005), *Colonialism/ Postcolonialism*, London: Routledge.
- Morel, Edmund (1970), *King Leopold's Rule in Africa*, Westport: Negro Universities Press.

Murfin, Ross (1996), *Heart of Darkness*, New York: Bedford/St. Martin's.

Parry, Benita (1983), *Conrad and Imperialism*, London: Macmillan.

Pennycook, Alastair (1998), *English and the Discourses of Colonialism*, London: Routledge.

Peters, John (2006), *The Cambridge Introduction to Joseph Conrad*, Cambridge: Cambridge University Press.

Said, Edward (1994), *Culture and Imperialism*, London: Vintage.

Stanley, Henry (1988), *Through the Dark Continent*, New York: Dover Publications.

Tyson, Lois (2006), *Critical Theory Today*, New York: Routledge.

White, Andrea (1996), "Conrad and Imperialism", in: *Cambridge Companion to Joseph Conrad*, J. H. Stape (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.

